

تو از چاچ بهتری و تو همواره خوبی!

و متحمل است شاعر این مرثیه را در حملات «عرب» بر «سهرقند» که طبعاً موجب ویرانی آشپز بوده است گفته باشد چه میدانیم که در اواخر «بغی امیه» دیاد حیرانی سهرقند و غالب بلاد ترکستان بواسطه جنگهای سمت عرب و حاکمان با اولاد «یزدجرد» متحده شده بود وارد گردید و در تاریخ میخوانیم که «مهدی عباسی» در سال ۱۵۹ «جبرائیل بن یحیی» را زانی سهرقند کرد و او مازوی شهر را از نو بر آورد و خنر حقی کرد و شکلی بیست که در آن از به شهرهای مروک را بدترین حالی آن بوده است که ماریش ویران و خندقش بساشته باشد و پیدا است که «سهرقند» قبل از این تاریخ یعنی ۱۵۹ هجری بهسین حال بوده و شاعر هم در آن اوان مردی جوان بوده است زیرا که مرگ او در زمان «انوائق ناله» (۲۲۷-۲۳۲) روینده و خود را همراهان «برمکیان» بوده است

اشعار طبری و فطریات مشلی کا بعد از اسلام کہ بطرز قدیم کشف شدہ است

میخواهم در سائے فصلی که جامع باشعرا هجائی آوردیم روشن سازیم که پس از شیوع طرز «شعر خفائی» و «عروض عرب» در ایران بار گویندگان ایرانی دنبال شعر هجائی را رها نکرده اند و تا سده های اشعار هجائی گفته میشده و هم امروز در گوشه و کنار ازین حسن شعر گفته میشود مثل شعرهای کردی که در آخر فصل گذشته شرحی در آن موضوع میان آمد و چون قصد داریم فصل حامی در باره «فهلویات» ذکر کنیم در اینجا اردکر «فهلویات» خود داری کرده بقرا اشعار «طبری» همی شعرهایی که بر زبان مبارندرابی یا کیلابی و طبری هجائی گفته میشده است میسر داریم و سپس در امثال و قطعهای عمومی بحث کرده و این باب را بترج «فهلویات» ختم میسازیم .

اسمادی در دست داریم که در «فون چهارم هجری» شعرائسی بوده اند که بر زبان «طبری» شعرهای هجائی گفته و پادشاهان بزرگ هم آن شعرها را میسندیده اند از آن جمله و ایاتی است که «این اسفندیار» در «تاریخ طبرستان» آورده ما آنرا در اینجا نقل میکنیم

الف) مدح سام و کشتن اردها

«این اسفندیار» در فصل «عجائب طبرستان» در باره اردها

و «سام بر زبان» گویند «وی ازدهانی را شهر بار کوه کشت و شاعر» «طبری» در وصف او گویند

تسه هشتتر (۱) اوم بداری ای سوم

و در سجا آقای اسفندی (بر) و انظار شهر سوم

شهر بار سوم

نگمان حقیر علم بشری که «این اسفندیار» از شان ورود این شهر آورده و گوید «در شهر یار کوه از دهائی بدید آمده بود که پنجاه گز دور آن نواحی با ندریاز صحرای کوه و خوش از بیم او گذر نتوانستند کرد و (مردم) ولایت را باز گذاشتند و از تاسیاری بیامدی و مردم طبرستان پیش سام شدند او بیامد و ازدها را شکست . . . باید در قسمت اول شهر «هشتقرتر» نام شهر یار کوه باشد و اصل آن «هشتقریر» باشد که برین قدم بردیک با تلفظ «هشتقریر» است که «شهر یار» باشد و بوهیم هم اسم است . . . شهر یار سوم - شهر یار کوه که شهر یار کوه مراد است و کلمه که پس از آنست برسد معلوم شد و باید فعلی باشد مصارع نوی شده مفتوح که در زبان «طبری» در عوس فعل مصارع آورده . چنانکه بجای «گند» گویند «گنه» و بجای «رند» گویند «رنه» و معنای مجموع شهر از این قرار چنین باشد

همیشه شهر یار سوم

این دو شهر نوزده شش هجائی است و دارای قافیه است و «سام» را عباسی که بعد از کوه خواهیم کرد «سوم» آورده و با سوم قافیه کرده است و مردم از ندران و گیلان تا مرز شیرازات وری و این حدود بلکه در عالی این زبان تمام الفهائی را که ما قبل حرف آخر بعضی کلمات قرار دارد صفت بردیک باشد نام تکلم میکنند و در نوشتن هم آنرا شه «واو» می نویسند چنانکه در شهرهای «دیواروز» خواهیم دید و گاهی هم سکلی آنرا حذف کرده و در بعضی ایام و بعضی ایام آنرا حذف میکنند و از آن قافیه که «سام» را «سوم» آورده است نیز از معنی میباشد و بعد از آن معنی بعد خواهیم کرد

شهر علمی ظیر نوره

«علمی ظیر نوره» شاعری بوده است که همراه «عبدالدوله» شاهنشاه غیاثی و پادشاه مشهور دیلمی بود و از بدیعان و بدیعانی است میانده است «این اسفندیار» گوید

«همدان اقطاع او بود آورده اند که زری بصورت «عشق»

شاعری که از «عشق» شریح است از او شده اند و «عشق» را در

ایرانیان «عشق» گوید «عشق» شریح است از او شده اند و «عشق» را در

الدوله» فرمود تا معانی شعر را با «هفتابی» گفتند «هفتابی» بر حسبودت
معانی و مقرآمد و گفت : حرمت معانی سخن راست که منزله روح است ،
به لغت را که سهل فاست ... ویر «ابن اسفندیار» گویند «علی بیروز»
شعر «طبری» میگوید

پروچه که خورد
ای دی سهون
همیون شو دارد
کمترم با بیرون ۲

این دو شعر در جمیع نسخ که منظر رسید ما بعد از نوشته شده و
متداول است . اما مؤلف تصریح دارد که شعر است ما آنرا از هم تفکیک
کردیم و ظاهر این قطعه از جمله اشعار شش هجایی است . یادآورده معانی
است که در معانی ششم وقف باید کرد و چون کلمات «خورد» و «دورد» و
«سهون» و «بیرون» قافیه اند طی اول قوت میگیرند که معانی هجایی و
مصدوع آن چهار مرد شعر هجایی است که نام مطلق عروضیان در بیت بنا
چهار مصراع باشد از کلمه «استزاده» که مؤلف آورده چنین معلوم میشود
که شاعر در این قطعه تقاضای زیاده معانی را افزایش مسأله روزی
کرده و چه «استزاده» معنی زیاده طلبی است ، اما متاسفانه عراق معنی
کلمات خورد و هم ایون و دورد ، سهون که معنی باشد و کمترم بیرون که
میتوان جنسی زد ، کمترم معنی میباشد چرا اینکه قسمت ثانی شاید
باین معنی باشد که گویند

از کی بیشترم
کمترم بیرون

ح : مستکه هر که دیوار دارد

«ابن اسفندیار» گویند «این هر دو لقب را نسبت آن بود که اول از
طبرستان معنای شد تا بعد از شاه «عبدالدوله» رسید و چنانکه
رسم است «الفقه» بلذات الی الفقه» پیش «عربی بیروز» آمد و در سر
حویش با او در میان نهاد «عربی بیروز» چون صورت کلام و سلاسه معنی
اوردند داشت که «عبدالدوله» پادشاه ما فهم و کمالیست سخن و
هر وقت شید و قصصی معنی او رسید و کرا میشود میباشد که شعر را
بر کتب زاهدان نیز در میان معانی و شاعران پادشاه را «طبری» خوانند
و حسب کار تر از ساخت تا «نگار شاعر طبری» را در عرب سلال گیرد
و اگر گردد هر دو معنی یکدست و حدیثی بود در سخن خود .

۱- معنی آتای اسفندیاری

۲- معنی آتای اسفندیاری

«عصید الدیوانه» به نشاط شراب در بعضی از حدائق خلوت ساخته بود رفت و
 به صفا باغ دوید و آهسته از آنجا به زیر اعتماد هوا و سرهنگان بر او تاخند
 و لب و سرای زدن گرفتند آواز سمیع «عصید الدیوانه» رسید . طلب داشت
 و از عرواق پر سین و شاعر عقیل مناسب همه خویش و «عقلم پیر و زه» تکلی
 در میان بیاد و عصبه که ایشاد کرده بودند خواند . «عصید الدیوانه» از قوت
 استی و طراوت معانی آن شگفت ماند و کم دروغ مگونی از عین تو این
 سخن عجبست و به عوالم عالم میگردد تا بختا که حادثت نهیبه فرماید .
 قصه را کسر کی نظر همه بود حاده از ریشمی کبود پوشیده و آستین
 مروی دارد ؟ شاعر را گفتم اگر آن قصیده معجول بیست صحت گیزک
 مگزی

بدیهه گمت

کوی سدره سینه نهاد آری ایس
 ای سیم تقوی نامی مرده خون و شاین
 خپری بنهون کرده و نرگسی نهان
 ای خپری خسته ای تا شامی در آید
 تقوی خنده شی بسایین بو مند این
 ای در سایه نیمی و نیمه مه این

در حدیث آمده که در حق او عطاها فرمود رداء او در حریمه شعرا و
 مدینه برشته بود در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 آمد پادشاه طبرستان بار «تعمیر ائمه هدی» نامه رسد که
 زدری دامل با حر بنای شراب خورد زامگدر حاده او در در شهره اسر
 کمر بود و بد است که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که
 شهر حداد در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که

... ..

کوی سدره سینه نهاد آری ایس
 ای سیم تقوی نامی مرده خون و شاین
 خپری بنهون کرده و نرگسی نهان
 ای خپری خسته ای تا شامی در آید
 تقوی خنده شی بسایین بو مند این
 ای در سایه نیمی و نیمه مه این

و حال خویش منظم آورد و بر «شمس المعالی» هر خیز داشت اورا سواخت
و تشریف داد و «عسکه مرث» لقب بهاد و اشماد این است طبری

واکيهون الی خورخرمی و نداء

هستت او و عسکه و انش ساعسا

و اشاء بکيهون سایه سری و اشاء

بریه و کت آونرا که خوررها

اوی شاه ار النسی آینسا

سزای داک و ارمسته کيهون و حما

مردم خورخرمی حورایر و نه بوهمی

ز نش من چون کله کيهون سوسمی

آین لیم یکی شوه ست هوشو نی سوس

ندای شمس دل و نهر اس انکس

ناتراه بمن ای کتن بکنی ذونانسون

ها کتن هرا بردن رتن نرفندون

سگهان حفر قطعه اوله از دران به سه نالی است که در شماره قبل در
صحن قطعه «گردی» شرح آن گذشت در ست بهمان در ست و بعد از پنج
هجاء و قواف و سگوتی است و اس معنی از در سر آن که ظاهرأ بی عیب و
مسالم و خواست بر میاید

خجیری پنجهون گره و نرنگس نهانسون

ای دریا و بیهی و سیمی آیسون

اما در ناره لغات این شعر بطور بایسکه هوشمندانه عیبون آسرا
مؤلف عمل برای ما بیان کرده است بر موار و سوسری زده و سیمی از لغات آسرا
داسب و ما هر قسمی را که سار کرده ام نویسه ام و هر جا دا که لاسج-ال
میاید مای معاد آسرا من کمان نگر میگسم و هر جا که منارم است علامت
استهپام میگذارم

و خترة ك هت زه نواير (نره آیان به آمده)

نایسری رت نرنگس صوری و ر هر دهان (پوسا است)

خجیری پنجهون گره و نرنگس نهانسون

(آسرا) خجیری (حورایر) آیسون نویسه ام (داره)

گه‌ونی خورشید باین بوم آمده است آن دریا اسد نیسی و یک نیمه آینه

و قطعه نانی در بحر یازده یا دوازده سیلانی است اما غیر از بحر
پهلویاتسب و تقریباً دارای وزنی است شبیه به (مستعملین مستعملان معمولان)
که بحر بحر مسدس مقطوع است و شعری قدیم پارسی بآن بحر شعر گفته اند
لیکن بقدری در حافظات در آن است که شبهه بی نیمانند که این شباهت وزن صورت
و از باب صدقه و اتعاری است و شناختن نظری بحر هر نور نداشته است از حسن
اتفاق مؤلف شاعر بر وزن این قطعه را نیز مثل قطعه اولی بیان کرده و ما
میتوانیم از آن رو تا حدی معنای آن را دریابیم و امید است که وضای « طبرستان »
بحوسی مشکلات ما را حل فرماید و ما اینک لغاتی را که به پیوندهای عیناً
نوشته و حاکی را که به پیوندهای علامت استهزام پیاده و آتسانی را که بحسب
معنی کرده ایم آن معنی را برین گمان معنایانیم

در گیهان است از خورشیدها خرمشی وینا (خط : پیدا)

آب و هوا و آتش مستند همه

(ای) شاه گیهان سایه سر می ز (۱)

(۲) که خورشیدها

بی دادی (از بی باشد آئین)

سزای (۳) آراسته گیهان (۱)

مردم حرم است را زان مردم بر حرم آ است

ردن من چون (۴) کیوان شوم است

آینده بودم یکشب مست و بی موسی

جز از شمس دل بهرامیید از کس

ناگاه من آری بختند یکی در نادان

گرم است من بر دهن برندان

در توضیح سخنیاتی که در معنی این قطعه و قطعه اولی درده شده است
بعد از این داخل شویم در معنی بعضی کلمات و در آخر به توضیح بعضی کلمات
که در این قطعه و بعضی کلمات در بعضی کلمات در بعضی کلمات

۱- ای بحر - همه جا افتاد شمس از ماوی در حد بی شمس است

۲- ای معنی در صورتی است که (خورشید) و (خورشید) از خورشید (خورشید)

۳- مردم حرم - معنای مردم حرم (خورشید) در (خورشید) معنی شادمانی بر
آستین که مردم حرم معنای خورشید است از معنی

۱- کوه - یا کوه ، باید مصحح کلمه « کثیره » باشد که امروز مردم طبرستان « کبچا » میگویند و آن مصرع است « کن » است که در پهلوی به معنی ری و مصر آن « کنیزک » است که ما کنیزک میگوییم. تفصیل قبلی مؤلف هم این حدس را تأیید میکند .

۲- سدره بیله - سدره هم است که معرب آن سدره نام صناد و معنی همان لباسی است که ما آنرا سدره نکسرین میگوییم که موهبی بزم به باشد و بیله که در نسخه دانشگاه بیله ضبط شده درست و به معنی بلی است که مؤلف هم بدان اشاره کرده است

۳- آبی - که آنرا (آبان) معنی آمده و چرا شده دانستیم از روی حدسی است که در ماهیه این قطعه وده و آنرا قاضیه نویی تا رعایت لروم مالا یلزم یعنی التزام صرف یا پیش از الف وده پنداشته ایم مانند آبان و شایان - نمایان که مرادقی قاعده فارسی اوستایی که الف درین موارد الف حقیقی بوده و همزه عن بود است که در بیسی تکلم میشده و بین همزه معوج و حرت «زی» بوده است و از زیرو در حالت ایران این الف شکل الف مضموم و گاهی الف ناشیاع همه تکلم میشود و باین سبب در کتاب این قطعه آبان و نمایان را این دو مان نوشته اند ، چنانکه در سام و صوم و سجون و ایزدی گذشت

۴- دادستی - داوستی را و آوستی پنداشتیم ، چه این نسخه بدل موجود بود علاوه بر تفصیل « این اسمندمار » تصریح دارد که همه روی خود را کنیزک نا آوستی گرفته و در شهر ، حیرتی پدید که در آن کنس نمایان مرسوم معلومست که میگویند سوزن کنیزک و چشم در آن است و چشمه دختر را در رخت و چشم او را می گوی شبیه کرده و بی آنکه بی که موافق تصریح کرده است در شهر اول نیست و باید در شهر بعد از آن معنی بیاید و عبارت « آوستی » ناماء معنی است و در آن شهر و در آن شهر باور لغز با گریز نمایان کنیز آوستی به معنی آوستی است و در آن شهر صورت چون گل جوان را نا آوستین پنهان کرد .

۵- گوانی جووه سی - این را در آن زمان « سوروشی » که در تمام سطح موجود است و اوسط زبان در آن است و در آن زمان در آن شهر به معنی « کوز ربه شد » میگوییم که جز در آن شهر (سوروشی) است که تا حالا طبری آن را « سوروشی » میگویند و کلمه « کوز » هم در بعضی اشعار فارسی تاریخی دیده شده و چون معنی لغز این معنی را تأیید کرد

۶ - کلمه «دریاو» را با بجهت «دریا» خواندیم که آنرا تشبیهی برای لباس آبی یا نیلی کبوترک پنداشتیم که روی دختر را باینه و سدره نیلی او را ندریای آنگون و ریای مازندران تشبیه نموده است و باز هم اعتراف میکنیم که اینها جنس و پندار است تا از طرف مصالای مازندران چه آگاهی نماند و آنها چه میگویند اما راجع بکلمه «دیوا و روز» در تمام نسخ اینطور ضبط کرده اند اینک یکی از مصالای مازندران میگفت «دریدن» بکسر دال مهمله یعنی همپیدن در لغت طبری امروز هم متداول است اگر این معنی را داشته باشد باید آنرا «دیوار در» بکسر دال دانست نه به «دیوار روز» تا وار و مسته بردهم همیشه آشکار است یعنی مسته برده

۵) شعر بارد چریدی طبری :

« این اسفندیار » دو فصل راجع سررگان طرستان در زیر حال « در مقام بن علی ابن شهریار » گویند « از جمله حادثات این پادشاه یکی آن بود که روز صبح جمله جنایان خویس تا دوح حریمان و بدیمان دادی تا روزی امیر علی سابق الدوله . . . و علی رضا و کیل در از میان میپلیس شراب برجامه همراه رفتند در راه خود در گراز شده بودند بر پشت زرمها مانند هر یکی سه زرمه بستوان بستند و یک زرمه پهای میگردانیدند و بیرون آورده ایشانرا از گرانی باز که برداشته بودند خراشیدند و « بارد چریدی طبری » در آنروز در حق ایشان گویند

این روزی که در راه پادشاه افروغ

یکی خرد بزبان نیکو : یکی پیاوی

اتفاقاً این دو شعر در تمام نسخ ضبط شده و همیشه است که این دو شعر که دارد پادشاه ایران ، یک در آن روز سرانجام و یکی پالان و همچنان در سن در زرمه است و در هر شش هفتا سکونه و وقت دارد و اما این امری که در هیچ نسخه ای نیست بویاید و او را از تصدیق شماست اما در روز ما هم در کتاب « این اسفندیار » مازنی است در آن روز در آن روز به بین چند قسمت کتاب کرده اند و نام سوز که در هر نسخه خرد هر روز وقت و آنست که در تمام نسخه های قرن چهارم « چریدی » در شعر مافی طبرستان قدیم در کتاب ایران « کبوترک در طرستان » در « اسفندیار » بکسر دال بوده

۶ - اصل این دو شعر در تمام نسخه های آذری بعد از این دو نسخه است

و این در حاشیه آن نسخه کسری آنور منسی کرده و گویند این در حق پادشاه دارد - و ما آنرا در متن را اصلاح کرده

پادشاهان فاضل و شاعری مانند «عبدالدوله دیلی» و «شمس المعالی قاپوس»
با آنچه مشکل بستند و استغراق در ادبیات عربی مهتدک با شعرانی که
ازین جنس سخن میگفته اند همدم و همنشین بوده و شعر آنها را میخوانده اند
و این سخن میسرساند که اذهان و افکار ایرانیان در آن اوقات هنوز با
سبک شیوه شعر قدیم انس داشته است و مویذ دیگران مسمی عکس این قصیه
است یعنی عدم توجه پادشاهان «عربی» و «سلجوقی» و «جوارزمی»
باین جنس اشعار چه در عهد آنان از این قبیل شعرها دیده و شنیده نشده
و هرچه از این شعرها بوده اند در زمان «دیالمه» با قبل از آنان بوده است
و تا اینکه سپس تشریح و ترجمی از این جنس شعر به مل پیامد باز نمود
از اینگونه اشعار چنانکه در دیل قطعه «کردی» اشاره شد در ایران ناهمی
است و در آن جمله غالب اعصابها و قصه های کوردکاره و بعضی غریب المثلهاست
که مادر وصل بعد نمونه ای از آن نشان خواهیم داد

شرح‌حجالی در خراسان

در فصل پیش اشاره کردیم که دیگر شعر سیلاسی بعد از اسلام در «خراسان» رواج نداشته و گویا شاهان «سامانی» و «غزوی» و «ساجقوی» از آن شروع نکرده‌اند. این معنی تاحدی درست است، یعنی تا وقتی کسی شعرهای هجائی از شعرای قدیم خراسان بدست نیامده بود ممکن بود این تصور را شهیدین مقرون دانست. اما پس از آنکه ندانیم که در خراسان هم مانند «طبرستان» شعر هجائی برای پادشاهان گفته شده است، مسأله اعراف کنیم که در تمام ایران تادیری اشعار هجائی مرسوم بوده و اختصاصاً باستانی دوی استان دیگر نداشته است. اینک شعر هجائی که در خراسان گفته شده است

اشف: ابو طاهر خمرروایی

«ابو طاهر لطیف بن محمد از اعراسانی» متخلص به «خمرروایی» از شعرای قدیم «خراسان» است. زمان حیات او پس از رودکی و «هردوسی» است زیرا از طرخی «شمس قیس رازی» (طبع لندن ص ۲۲۰) در عهدی سرقات سر به نسبت احتمال گوید که «خمرروایی» مضمون «رودکی» را در باره «مصائب» سرقت کرده و داده است. از طرف دیگر می‌بینیم که «هردوسی» و «یک قطعه» خود از «اصحاح» (شعر) از «خمرروایی» نامیده کرده است و امر «خوشی» او را از شعرای «سامانی» دانسته

دو «رودکی» در «۳۳۰ هجری» و «توالت» «هردوسی» نام در همین سال یا سال پیش (۳۳۰-۳۳۲) بوده است. این شعر را درین شهر شومعه مالکی گفته و از اینقرآن معلول است که «خمرروایی» در «رودکی» و «مصائب» «هردوسی» در «توالت» «هردوسی» و «مصائب» «هردوسی»

با «نوح من مصور» بوده باشد. تخلص زین شاعر از یکی از اقسام مقام‌های موسیقی که آریافارسی «خسروانی» و رومی «الطراپین الملوکیه» می‌گفته‌اند گرفته شده و از این رو می‌کنست تصور کرد که این موسیقی هم بوده و چیزی که از شرح هم این معنی را قاعده می‌کنند شعرهای هجائی او است که اینک ما در سینه آن هستیم و دیلا چهار شعر (یا چهار مصراع) که در لغات الفرس‌اسدی نسخه خطی بسیار بهیسی آقای «بچه‌چواری» بدست آمده است نقل می‌کنیم

سالمم پر گاه پر آرید نگاهش بر تخت زرین
تختش در پر آرید بزم اندر او کرد شاه

این چهار بیت از شعور هفت هجائی است، که قاعده هم ندارد و بسیار با عراوت و لطافت گفته شده و در اشعار عروضی این نوع مصور و این طریق منبسط دیده نشده است، و معلوم می‌دارد که منبوح او بتازگی «بو کرد» یعنی باغ یا عمارت بوی که آریا «نوشاد» هم می‌گفته‌اند، ساخته و شاعر این سرود «خسروانی» را برای بومی که شاه در روز افتتاح «بو کرد» خود آراسه بوده است گفته و آریا در مقام «الطراپین الملوکیه» بواخته‌اند این سرود در ضمن قسمتی است از سرودهای قدیم که تا کون بدست ما آمده است. اول سرود «کرگوی» است که در فصول قبل ذکر آن گذشت و اینهم سرود دیگریست که «اسدی» آریا در لغت «گاه» نقل کرده و بسیار طرفه و مسپمی است

از این سرود پدید می‌آید که شش‌های هجائی مثل قدیم در «خسروانی» هم رایج بوده و در این پادشاهان «سامانی» و «غوری» که در سرچشمه او «سامانیان» تقلید می‌کردند. ازین جنس اشعار خوبند و بواخته‌پنده مسپما سامانی‌ها تک‌گردد یا رویت اشعار شاعران که امروز هم مغزوت تهریجها و توانهای محلی را می‌سازد تا آریا در این جنس مسپما را کمتر نقل کرده‌اند

ازین دوستان همی که آریا نقل کرده و این فصل بدست دادیم و برانامت مدتی که قسم هجائی و شش‌های در این نوع است و بدست خواهیم دید که آثار آن اثر و برقرار است و بعضی این شاعر در بیان آن که در سرود بوده و ما در این فصل و بعد از هم برای بدست دادن بومی‌هایی در آن شرح خواهیم کرد

۶ - تصنیف و مثل و اشعار دهستانی

چنانکه در فصل سابق گفتیم موبهائی از شعر هجائی تا امروز در ایران باقی مانده است که ضمن تصنیفها و صرفالمثلهاک: شهری و دهستانی در میان عشایر و ایلات بعوان شعر گفته میشود و بعضی از آن شعرها از برکت بوجه و دقت شرق شناسان چنان آوری و درکت مبعبرین طبع و بشر گردیده و ما بطوریکه جوابیم دیدن قسمتی از موبهائی دیر و از آنها گرفته ایم و اکنون در آنجا به ترتیب شروع کرده «صرفالمثل» (محل سایر - متالمک) و «نصایح» (مثل - مثل) و از آن پس با اشعار هجائی معنای و سرودهای معنای تمام میسرنا ایم

تصنیف ایرانی

قبلاً گسیم که نوعی از اشعار هجایی که قبل از اسلام در ایران رایج بوده است از همان جنس شعری بوده که ما امروز آنرا «تصنیف» میگوئیم و آنرا با اصطلاح هند از اسلام «قول» - «ترانه» میگویند و طبع غالب آنست که سرود یا «سرود بیکامه» شبیه قصیده بوده و «چامه» شبیه نزل بوده و «ترانه» - «ترنگ» - «ترانگ» - «ترنگ» شباهت تصنیف داشته است و گشت و بواختن آن عام و شنیدن آن خاص طبقات دوم و سوم بوده است و احتمال میبرد که شعر فارسی، همان شری که مدعا عربی در عرب از روی قوافی معروف و مضموع آن اقتباس و تدوین شد از تصنیفها و برانهای متعارفی و عامیانه ایران و سوزیه تقلید شده و بوجود آمده باشد، چنانکه بعد تفصیل ذکر آن خواهد آمد، و در حقیقت موسیقی که «عرب» با اعتراف خود از «ایران» و «سوزیه» گرفت تا این قبلی شعرها مرکب بوده و در آن واحد که «سوزی» را یاد میگردند شعر را هم میخوانند و چون خواستند از موسیقی تقلید کنند، شعر و موسیقی را با هم تقلید کردند و از شعاری که بوجود آمد سرودید حلال داده همان برانها و تصنیفهای ملی عامیانه «ایران» و «سوزیه» بوده و از معانی دیگری بیامده و از پیش خود اختراع شده بود از تصنیفهای قبل از اسلام و تا زمانه پیروی باقی بماند و از آنجا تعجب نیست زیرا وقتی که سرودهای «سوزی» یا چالها و بیتهای «هنوی» وارد ممالک که خاص ممالک برزخانی و علمای آنجا بود، تا این حد نمونه های کم مانی یافته باشند، از تصنیف و ترانه که با وجود رواج بودن آن بعد از اسلام در ممالک حجاز و بلاد طبرستان و سوزیه آن از میان برشته (سوزی) ترانهای «هنوی» چنانکه بعد خواهد بود (گفت) و کسی آنرا ضبط نگردید است. بطریق اولی از آن پس «سوزی» چهره ای بسیار باقی ماند و این ادبصار

خود انتظاری بیجا و بی مورد است. اما از تصنیفهای عهد اسلام که دست
هجائی گفته شده و آثاری از هزار قدیم در آن باشد آن قسمتی را که اعراب
آنها «حراره» میدانند و ما امروز آنها را «تصنیف» میگوئیم و ظاهراً
زیادتر از یک سوره از قبل از محول در دست نمائند، اما از عهد اموی
مؤلفهائی پیشی در دست است، «مجموعه» تذکرة دولتشاه، تصنیف
«ابن محسام» ذکر کرده و «مجموعه» ظاهر عهد آمازی هم از پیشاه
اول «تصنیف» در تذکرة «ابن» ذکر نموده است که در جای خود باقی است
خواهد شد و علاوه بر موضوع دست ظاهراً خارج است

الف: حراره احمد عطاش

«زاویدی» در شرح حال «احمد عطاش» (۸۵ هـ) و اسیر شدنش
«س ۱۶۱» چنین گوید: «احمد عطاش را بر آورده و دست بسته و شتر
شاید و در «اصهبان» بردند. بحری و نکال رسید و افروان از صد
هزار مردور و کودکشرون آمده بود با انواع نادر از حاشاک و سرگین
و پشگل و ساگستر و معیان حراره گمان در پیش ساطل و دهان و دف
و میگفتند - حراره

«عظاشی» فانی حال من عطاش فانی

میان سرهلالی ترا بدر چکارو

این «حراره» یا «تراره» دوشهر است بودن سیرده عطاش و از حسن
«در یک» یا «ترنگ» است و شهر با رنگین من عطاش و مذهب آن چنین
است

میان سرهالی (حالی ط) ترا بدر چکارو

یعنی ای «عطاش» عالی مرتبه، جان من ای «عطاش» عالی مرتبه
ای کسی که میان سرت عالی از شهر است ترا در و فتنه چکارو و اگر
(هلالی) را در دست ندانیم گشته از ایسکه معنی ندارد، یک معنی و سیرده
زیاد میاید و رفاقه خارج میشود و این اشعار در میان و اشعار
گفته شده و لغت «عالی» اگر درست باشد معنی «عالی» است که حرف
«عالی» حرف «ما» است سده چنانکه در «عالی» را «عالی» گویند
و در میان اشعار «عربی» قدیم و اشعار عامیانه حدیث است که
سیرده هجائی هست که ما آنها را در مورد خود من خوانده کرد

ب: تصنیف مصری چنان

اگر چه این تصنیف شاید از قرن سیزدهم مصری باشد و در عهد

این تصنيف را استاد «ایوان افس» خاور شناس معاصر «روسی» در بیست و پنج سال پیش از دهات «خراسان» سندست آورده و بنا بر مشاهده گفته گرفته ایم

بنا بر حیت وزی شیهه بصراة «أحمد عطاش» و سروده هجائی است و پنداست که آهنگ و طریقه آن قدیمی است این تصنيف را دختران و جوانان روسائی «خراسان» از برای «بصره» نام که شاید «بصرایه» نام داشته و از جوانان شعاع و وجیه محل بوده است، سروده اند، چه این رسم تا امروز هم در میان روستائیان «خراسان» و «کردهای شمالی» مشهود است و اولاً نام پهلوانان معروف بودند از عصر کرده و نامهای مانند «چچوی» و «خوی» و «نصروی» و «تلوی» و «سپول» ماقبل مفتوح آه باقی مانده «اویله» قدیم و مصعب «چچویله» «چچوی» و «خویله» «خوی» و «نصرویله» «نصروی» و «تلویله» «تلوی» باشد و مانند «تربویله» «تربویله» و «شیریله» و «بویله» و غیره بر آنان مینهند دیگر آنکه قبل از مرثک و بعد از مرثک یادرجین مرثک و سائر اشعار را شان در ایچ یا مرثی سورده که بسیارند، ماهمگی دانگداز جوانند و «چچوی» یا «سوی» میخوانند

قدیمی تر آن
«۱»

بصرو بصرو جان - جان جان - آی بصرو جان
حیف تو بصرو - جان - زنتی - گستان
مادر نه که جان - بصرو جان

ازار سرشور - جان - آه و نارنگه
بصروی چه - جان - گمر ازیمکه
بصرو بصرو جان جان آی بصرو جان
گراز هوسه بیست - - - -
- - - - -

«۲»
هرنگه بصروی - جان - دو جان - آه
گداز بصرو - بصرو دو چه در
بصرو جان جان جان آی بصرو جان

.....

 (۳۴)

سر سر پشته - سجده - دو آخور دانه
 يك دحیر خوب - سجده - یوں آخور دانه
 بصرو

.....
 (۳۵)

سر سر پشته - سجده - تسنا کو گشته
 تسنا کو تلخه - سجده - بصرو سلجوه
 بصرو

.....
 (۳۶)

دختر ای حال - سجده - خوب در صبر دامن
 پیش آن شریسی - سجده - تسنا
 بصرو

.....
 (۳۷)

سر سر پشته - سجده - تسنا
 دحیر مردم - سجده - قوا دانه
 بصرو

.....
 (۳۸)

سر سر پشته - سجده - ودا همه روز
 یازم نه پیدا - سجده - یوں آخور دانه
 بصرو

و نازده روز سجده - سجده - تسنا
 که عبادت تکرار آن صورت شریف کرد
 داری این سجده مردم به تسنا

دولوله بوده در محله «سرشور» که یکی از محلات «لوطی نینز مشهد» بوده است رفت و آمد داشته و حسب شواهد یا اغتشاش از «خراسان» سر کرده ببلخ و ترکستان گریخته و مادرش این «ترانه» را برایش ساخته شباهت عجیبی که پس این «ترانه» و حراره «احمد عطاش» موجود است که حتی بنام پنج هجاء برگردانی از قبیل «جان من» یا «جان جان» یا «جان» که همه دارای سه هجاء میباشد در آن مراعات شده است. همان بیگمان داین عقیده را مستح میسازد که سبک و طرز اشعار هجائی ساده و طبیعی ایران بشرطی که تمدنهای جدید در آن دستکاری نکرده باشند در سبک همان سبک و طرز حضور ماضیه است و از سیر و تعجب میگویم که حراره احمد عطاش هم پیرو سبکی قدیمتر بوده و این پیروها بالاخره بصورت «ساسانی» یا «اشکانی» بالا میروند.

د: ترانههای هشت یا هشت هجائی

معمودترین ترانههای سروده هجائی نامبرده ترانههای هشت هجائی است که گاهی يك یا دو هجاء گسترده و زنی در آهنگ آن بر اطردهشت هجائی میخوانده اند و این نوع «ترانه» نغزایی که باقیمانده بیوشه ها و اشعارهای کودکان گواهی میدهد، مشهورتر از سایر اقسام شعر و ترانه بوده و اعراب هم از این «هشت هجائی» جوانی آشفته کرده اند از آن جمله «او و او» و «شاه» معروف قطعههای زیادی باین وزن دارد که «صراعاتی فارسی» یا «بتهای فارسی» بود در بین آنها گفته است و همچنین شعر «نزدیک من مفرخ» چنانکه گذشت همین وزن بود.

قدیم ترین شعر فارسی بعد از اسلام که نامش «او و او» است شعر «این مفرخ» و «او و او» و «او و او» و «او و او» است که همه آنها را در حقایق خود زبان جوانان کرد اما از خود ایرانیان سوازی اشعاریکه مردم بلخ در دهکدههای «او و او» گویند «او و او» که «طاهر» شاعر «ایمپریال» در وقت مرگ «او و او» گفته است و نقل کرده است. شعر «او و او» بدست یزدت و ساخته قطعه ازین شعر را در کتاب «او و او» یافته ایم بدون درمان ظهور در آن کتاب نیز «او و او» معلوم نیست بالاس باشد باطن آن اشعار هم از همان زمانهاست و بعضی از این اشعار یا ترانه را در ایران «نهر طویل» میخوانند و «صراعاتی» از آن «او و او» است که بعد از چند جهت که آن را است برده میگویند در یک «او و او» را «او و او» ساخته بر آن قرار میدهند و چون این قوافی

که تقوایی آخر اشعار عروضی شبیه است بسیار دوران هم قرار گرفته آرد
برعلاف مصطلحات عروضی «عروضی» نام نهاده شد و حال آنکه «عصر
«طویل» شعری دیگر است و در طلی ناین طریقه ندارد و اتفاقاً اعراب هم از
این حدس شعر هجائی تقلید کرده و ضاهرا شعری اندلس اول بار آنرا
سروده اند»

اما در واقع اصل این طرز شعر همان ۸ اشعار هشت سیلابی است که
عاقباً در مورد تصنیف و ترکیب گفته میشود و طریقه آن چنان بوده که سه
شعر يك قافیه گفته و بعد سه شعر دیگر قافیه دیگر چنانکه در شعر
«ابن هشریح» و شعر مردم «بلح» دیدیم. اما بعدها «ابو نواس» و دیگران
که از آن تقلید کردند آنرا با زحافات عروض عرب وقت داده و از آن
قصاید و غزلیات ساختند و مادر نام دیگر از آن به تحصیل سخن حواصیر اند

نمونه ای مآخوذ از رموز حمزه: در وصف عمر و عیار

تبی لائنه عذاری
 بدهن (گذا) باء بهاری
 بنگه آهوی چینی
 و نقد سرو خرامان
 و برخ چون مه تابان
 و سر زلف پریشان
 و دهن شنبجه خندان
 و ز نخدان چو نمکدان
 که از او وام کند قر-
 صی قمر نور و صیارا ...

در وصف عمر و عیار

کهنه دزدی که ریابد
 ز شهان افسر شاهی
 و ز شب رنگ سیاهی
 و فلوس از دم ماهی
 و بزم سرخی ذاتی
 ز شکر عالم نباتی
 ز رنگ حبه دودینار
 ز رنگ و قیبه دود خروار

حجر از دهین ماه
اثر از شروع نار
گبودی ز فلک گیره

و شوروی ز لوتک گیره . . . البی آخر

این اشعار چنانکه دیدیم همه بر هشت هجاء تکمه دارد ، ولو آنکه
بعضی از آنها از حیث وزن مطایبی عادی که ما از اثر تلمیح و اسب باعروض
عرب پیدا کرده ایم نامی دیگر در نظر عامواعی نباشد ، مثل اینکه شعر

کجایه شایسته که ز باید

باشد

ز یک حبه دود پندار

و شعر

آرزوی تو باشد کجایه

مطایبی بیست و چهار اولی بر وزن «فلا فلان فلان» و درمی بر معانی
معانی و در وزن «فلان فلان فلان» است . الف و ز و ح و ط
عروض در مطایبی هم ندارد ، اما از نظر هجائی و مرطبی اصول قرینه هر دو
در یک ردیف و از یک عین بشمار میروند .

هـ : در اینها و تقیماک های هجائی

مثلاً که آواز را در حالت «تتمه و رده نی» یا «مقاله» میگویند
از هجاء حسن اشعار هشت هجائی است که هر دو هم در یک عوالم قرار
معروف میباشند و در قدیم آنرا «نیمی نیمی» یعنی «مثل ساینر» مینامیدند
و در ترجمه «نیمی نیمی» این است که در هر دو هجاء هشت هجائی است
در هجاء ریائی از این حسن در دست است که با بیرون رفتن آنها
را نادانان میگویند

دانسته آید ، که

...

نیم هجائی که کجایه است
حبه هجائی که کجایه است

این دو «مثل» که چهارمین است . . . از آنجا که این هجاء هشت هجائی است
و در آن هجاء هجائی است . . . که در هر دو هجاء هشت هجائی است
و در آن هجاء هجائی است . . . که در هر دو هجاء هشت هجائی است

مصوت‌ها را کشش داده و شش یا همت هجا را بهشت هجا بالا می‌برده‌اند
دیگر ترانه‌ها یا اشعاری است که اطفال باغچه هر بچگی ساخته و به
مساحتی می‌خوانند و قدیمترین آنها در ترانه که کودکان در موقع بیامدن
بازای یا طوع‌عامی شدن ابر و شافتن خورشید می‌خوانده‌اند و شاید شعری
در روستا هامتداول باشد و در شهر شهری باحرابی احتلاقی معروف است

از ترانه باران

گولی قرنی بارون کن بارون بی پابون کن

و طریق خواندن این شعرها همان است که در کتب پیشه بچوب بلندی
و لباس پوشاننده و آرایش شده دختر می‌نارند و نام آنرا «گولی قرنی»
یعنی «دختر گولی» می‌نامند و در کوچ‌ها راه می‌آیند و این شعر را پس
اشعار دیگری می‌خوانند

معلوم نیست مراد از «گولی قرنی» چیست ، نظر می‌رسد که در اصل
سرودی بوده است که از برای «ارشدی پسران یا پاهیمان» که عرسه مؤمن و
مأمور باران و آریاری جهان است خوانده می‌شده و از او باران می‌خواستند
و تقاضا می‌کردند که عذیر عم دیو «اپونس» که دشمن «اناهید» و مخالف
آمدن باران است ، سمن کند و باران بیارند ، ولی بعد از اسلام بطرمان که
خدایان قدیم از محل و موقع خود سقوط کرده و در بند اسم «آناهید»
دشمنک ریمای آسمانی ، نام «دختر گولی» بدل گردیده است ، با تقسم
که «دیو» خدای قدیم آریان در مذهب «زردشت» از محل خود برو
افتاده «دیو» یعنی روح پلید و دورخی شده است ،

۴) ترانه خورشید

خورشید خانم افتی کن

یگانه‌ست بخود به او کن

ما بچه‌های گردیم ،

از سره‌مانی بهر داریم

این دو ترانه ، همت هجائی است ، در ترانه «خورشید»
است چنانکه قاعده اول طاهرا برای «اناهید» بوده و اسم آن سوس شده
است ، زده اسم خورشید را نتوانسته‌اند و سوس ندانسته است که عوس کن

یگانه‌ست بخود به او کن و ما بچه‌های گردیم

دیرا میدیدند و از گرمی او بهره میبردند، برخلاف «ناهیف» که معلوم بود
کجا و در چه کاریست!

و) : عزایهای هشت هجائی

در حاشیه این باب يك سوره بسیار زیبا از عزایهای هشت هجائی
گردی، که در کردستان عوامان (قسمت استواران قوچان حالیه) گفته شده
است و دارای لغات کهنه و عذیبی است و عاصواد آنرا از آقای «ایوان اوفی»
مستشرق روسی گردانیم یادداشت میکنیم و آن عزایها سه بیتی است و در
این باب بعضی از شمار سه بیتی و دو بیتی و چهار بیتی در باب دیگر صحبت
خواهیم کرد

سه بیتی هشت هجائی گردی

درد و درد او، سردی در او!

درد عشقنه، بوی در او!

مال که تو نه چون دیگر او!

ترجمه آن سردرد او، سردی در او یعنی ای دختریکه صرب ناسکه
و درهم (دویک) است اشاره سنگهایی که دختران گردی سر و گردن خود
میآویخته اند.

از عشق تو ما شوم در او!

مال که نیست جان در گردی در او!

ز) شعر هشت هجائی در عرب

اگر چه در صحن باب دوم که صحبت از عروس میان خواننده آمد درین
باب بحث خواهیم کرده اما در اینجا هم نظر ناآسانی مطلق و رعایت تسلیم
موضوع چند سوره از اشعار هجائی عرب ذکر کردیم و این باب را سپاسان
میسازیم

از سوء حظها قسم که از این زن از جناس شعر هجائی عیبی بدوت
چیز نمانده است کرده و حتی امروز هم از آن لذت میبرند و در قافیه آنرا بهی میماند
عرب هم از این حسن شعر جسم پوشیده و آنرا گفته و زود از شاعر فراموش کرده اند
و در صورتیکه بعد از این روس خوانیم کرد که غالب اشعار عرب از
تصنیعها و ترانه های «سازمان» متولد شده و در صورتیکه هم اشعار
این معنی گردیم و میدانست که بعضی از اشعار سازمان قوه انکان

کان، که در کتب ادبی عرب ضبط شده است نیاید و اصلش از همین ترانه‌های هجائی ایران است اگر بدو اولین شعرای قدیم عرب رجوع شود از این اجناس بسیار دیده میشود، از آن جمله در دیوان «ابو نواس» قطعات (ترانه) های هشت یا هفت یا شش هجائی مکرر مفعول و مفعول که در بعضی از آنها مصراعهای فارسی هم گنجا دیده است و از آن جمله است

ترانه

ایا عاشق مردان	الا اقل لنمکدان ،
و با نیشرة سکران (۹)	و با هرون نردینا (۹)
و با سوس سندان !	و با ابرون صینیا (۹)
و با شویین بن سندان !	و با کوزر چشمان !

ترانه دیگر

و کماک الفریخار ،	بحرمة النوبیهار ،
و شمسها الشهبان ،	و بنه النکر فکار ،
و جشن کماهنسبار ،	و ماهها الکامسبار ،
و خمره افرانشار ،	و آتشان السوهار ،

.....هر ابتکاری!.....

این هر دو ترانه بحر هشت هجائی است و ظاهراً قطعه اول مثل قطعه دوم تمام مصراعها قافیه داشته و بعدها معلوم شده است، و در تمام قافیه (یا تمام مطلع) بودن قطعه‌ها نیز مؤید آنست که این اشعار بطریقه ترانه‌های قدیم ایران (که تا مدتی قافیه نداشته و سپس تمام قافیه بوده یا بطور منتهوی (مردوح) گفته می‌شده) ساخته شده است.

قطعه اول :

قطعه اول را ظاهراً از برای زنی گفته که نام او «نوشکازان» بوده است گفته و تا سوره عذاب مصراعهای آن جمع شده و حرکت مصراعها را آنرا میتوان فهمید و معنای آنها هم را می‌توان بداند.

قطعه دوم :

این قطعه را «ابو نواس» در باره یکدیگر ایرانی ترکیب یا هراسانی

در دیوان ابونواسی سبعة شعری مناجس بنی ساسان

بت پرست «بودالی» گفته است و اصطلاحات «ناساوا» ذکر کرده و معنای آن چنین است . ۱۰

«قسم میدهد معشوق را» حرمت نوبهار از سکاها (نخ و بتکنده درخار) (مخار هم نام بتکنده است)

و بت گرفته کار آن ، (نیکوکار)

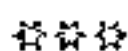
و خورشید شهریار آن . . .

و ماه گامگار آن . . .

و جشن گاهنبار . . .

و آتشیهای بهار (نام بتخانه)

و فرقه ایرانشهر (ظاهراً؟) . . . الی آخر



ما، این باب را نام (هره ایران شهر) پایان رسانیدیم ، و در شماره دیگر اگر حیاتی باقی بود باب دوم را که تاریخ و دیگر ظهور عسروس حرمت آغاز خوانیم کرد و اگر کسی بخواهد دیوان تمامی از شعر هجایی ایرانی بدست آورد باید بدیوان «امیر یازوای» مازندرانی طبع «پنجره» بویغ «که زبان طبری است و بدیوان «هالایریشان» که زبان کردیست رجوع کند جریان در دیوان ماالتمام طرز هجایی گفته شده است ، نویسه دیوان «امیر» که از هجایی اشعار ایرانی به رند میشود .

انتهی . م . بهار

۱- این قطعه نیز چون قطعه ادلی در لغت کثیر از آن معالوف بود و با رحمت و مشورت اهل فضل توانستیم آنرا تصحیح کنیم و در سینه نالها اسباب سرگردانی خواننده بود لذا هر که بخواهد با آنها رجوع کند دیوان این نویسنده را «سکه»

آلبوم را که خوانندگان گرامر در سمینار گذشته مطالعه فرمودند مطالبی بود که اسناد «ملک الشعراء بهار» در سال پنجم «مجله مهر» چاپ رسانیده بود ولی مقاله «شعر فارسی» را «استاد بهار» در مجله «پداف نو» منتشر نمود و ما برای اینکه خوانندگان استفاده بیشتری از این بحث بکنند آنرا نیز عیناً از دوره دوم مجله مرور نقل میسازیم

شرفاری

—۹—

قدیمیترین نمونه شهر در مملکت ایران «شماکه» یعنی سرودهای معلومی است که در آنها «رر آشت» پیامبر ایرانی مباحثها و درویدهای خود را در پیشگاه «اهورامزدا» یگانه و سر و گزیرندایان و خدایان زمین و آسمان عرضه داشته است.

این سرودها قطعه های سه لختی (سه شعری یا اصطلاح امروزی مصرععی) تقسیم شده است و هر لخت یا شعر از ۱۶ شعاع تشکیل و در شعاعی مهم توقف (سکوت) دارد و بعضی دارای قطعه های پنج لختی است که دارای یازده شعاع (سیلاب) و بعد از شعاع چهارم سکوت دارند و بعضی دارای قطعه های چهار لختی است که یازده سیلاب دارد و سکوت در آن سیلاب چهارمی است.

بسیار تغییر بعضی چهارده شعاعی و بعضی دوازده شعاعی و برخی از شعرهای بلند نوزده شعاعی است.

این اشعار بلند دارای دو سکوت است یکی بعد از سیلاب هشتم و یکی هم بعد از سیلاب چهاردهم.

خلاصه در «شماکه» قصیده یا عربی طولانی بطرز اشعار عروسی دیده میشود، بلکه نوعی از ترکیب بندهای بدون بند است و از ۱۹ حد اعلی و ۹۹ حد زقل سیلاب زیادتر و کمتر ندارد.

ما جامع شعر عروسی و انشام آن در سالی خود شمار بساین قسمت اشاره خواهیم کرد.

زبان «شماکه» زبانی است بسیار دریم و بسیاراً عفا پند عروسی است.

نزدیک «میشود که زبان «گمانگه» زبان مردم قدیم ایران است که در بلخ و بلاد شرقی ایران سکونت داشته‌اند و در بارهٔ خود «زردشتی» هم تردید است که آیا از مردم سیستان یا بلخ باشد یا آذربایجان و شی اول و وزیر و زقوت میگیرند از اینرو تعجب نیست که زبان «اوستا» یا زبان «مناسریت» و «ویدا» کتاب مذهبی و ادبی برهمنان این قدر مهم گردید است .

۲-۲-

در عصر ساسانیان هم شعر در ایران بطریق کائیه رودشت رایج بوده است .

اشعاری که مثنوی مکتوب مانی است و از او زاری منگیشه تورهان بدست میآید که زبان پهلوی مشرقی گفته شده است مثل اشعار مذکور در کتیاست یعنی در میان آنها قطعات ۱۲ هجائی است که در هدهای مهم مکتوبند و هر یک دارای شش یا پنج لغت است و مانند اشعار کائیه بدون قافیه است آنچه تا بحال از توصیفات بدست آمده است در ایران ساسانی سه قسم شعر را نام برده‌اند

الف سرود که مختص آفرین خدایان و شاهشاه و مذهب مچاس رسمی بوده و با آهنگ موسیقی ترأم خوانده میشد است .

ب در پلید «پار پل» خواننده و شاعر مهرزی نام می‌رند و سرودهای مسروانی او در الحان ۳۶۵ گانه بعد ایام سال و سرودهای سیگانه‌ی او بعد ایام ماه در کتب ادب و لغت ذکر شده است .

ما دونو به از سرودهای هجائی که اغلب اجناسان شاهتی سرودهای عهد ساسانی داشته در دست داریم ، یکی سرود سه لحنی است که آن را «مسروانی» نام شاعر ماصر رود کی گفته و دیگر «سرود گر کویه» است که در تاریخ سیستان ذکر شده است .

ب . چکامک ، که در متون پهلوی مسکور ذکر آن آمده و معلوم است که همین کلمه بعدها در ادبیات دورهٔ اسلامی به «چکامه» تبدیل گردیده است یعنی کتاب آخر آن مانند گاف بدک و خستک و خابک به هاضه و زردل شده و باین صورت در آمده است . و بعد نیست که «چاهه» نیز مخفف چکامه باشد هر چند در کتاب لغت گوید چاهه قهیده را گویند و چکامه عربی را و آن سخن میرسد که این هر دو لغت «چاهه» مخفف و مصحح همان «چکامه» باشد .

چکامک را باید نوعی از اشعار ساسانی شمرد و بدلیل تفاوت اسم

بیشک با «سرود» که معنای آنرا دانستیم معارف داشته و غیر از سرود
بوده است .

سرود ریشه فعل سرودن بمعنی سجده پاد کردن و مطایبی است «سر»
عربی است ، و در زبان پهلوی لهائی سَدَ از این اصل مشتق میشود از همین
«دهی سرود» و «دش سرود» ، که گاهی صرف آخر آنها به صرف نای
ایجاد گاهی بحر قفوی بنام سرود سرودن : هو سرودی که لغت «سرود»
را بوجود آورده است . این دو سر از شاهنشاهان سامانی است هو سرودی
کوانان (اوشیروان) و «دهی سرودی ابرویر» سپهره اوشیروان که هر
دو از همین لغت است و معنای آن «نیستام» و دارای حسن شهرت میباشد
و در هوس آنها «دش سرودی» بمعنی بدنام و قبیح الذکر است ، از این سرود
«سرود» یعنی ذکر و یاد کردن که طبعاً در آن ذکر است و قصه شریفه یا
مناجات خدا یا از سرود گفته اند . سرود حمدی نوعی ازین قصاید مدحیه
بوده است که به صورت «دش سرود» است که گویا مراد همسایه مدحیه یا
مناجات حمدی سرود پرور باشد . اینجا شیب و ناز و نشاط که سرود در آن
است . برای دیگران نیز آورده اند . در آن سرود به دنبال خدا
اما «حکانه» یا «چانه» معنی از تحقیق نوعی از سخن است یعنی بوده
ولی باید دید کدام نوع بوده است ؟

گفته ام که حکانه سرود سرود است و این در میان قضاة مدحیه
سازح در آنده است حکانه سرود و این سرود در آن سرود (سرود)
سازح در آنده است حکانه سرود و این سرود در آن سرود (سرود)
حکانه میگفته اند ؟

بعد از اسلام کلمات ساده و بجا و در سرود قصاید و مدحی هم دو
نوع معارف استعمال میکنند ولی در اواخر چنانکه گفته شد مدحی در
«حکانه» و قصاید در «چانه» نامیدند و ما چندین نمونه این معنی و اصطلاح
که متاسفانه وضع کرده اند اعتماد داشته باشیم

تنها دلیل مألوسه ووشی در آن «چانه» است ، سرود سرود گوشه ای
از پرده است از سرود سرود است که در سرود سرود است و سرود سرود
در مورد اشعار عجمی که شامل مدح پهلوانان و تراگران و تمجید و ریاضی
ممدوح باشد مکرر در مکرر استعمال کرده است و از همه جا بیشتر در
داستان «پورام» و عشقنامه های بومدینه این پادشاه بر گردنهای
بهرمانه او و رفتن بهانه دهقانان و ملاکان و ثروتمندان و خواستگاری
دو شیرگان حرمانان استعمال میکنند .

شاه در کسوت «اسوار» با لباس شکاری و اسب و ساز و نربك قیستی و نربك خادم شبانه وارد خانه دهقان ترو آمدند خوشگسری می شود و مهمان او میگردد دهقان از سوار محترم که لابد یکی از عمریان دوماز یا یکی از پهلوانان و سرکردگان شاهشاه مقتدر عصر است پذیرای گرمی کرده برای او شراب و غذای بسیار لذیذی فراهم میکند صماً دختر دهقان هم در بزم به خدمت بند و مهمان عزیز و بسیار محترم مشغولست و شاه از وحوشش میاید دهقان بدختر میگوید ای آرزو (آرزو نام یکی ازین دختران است) چنگ را بردار و چاهمای سوار و مهمان ما را وصف کن .

آرزو که هم چنگ نواز و هم چاهم گز میباشد و درس دوعن او را تربیت کرده اند چنگ برداشته چاهمای میگوید و میخواند و این چاهمه در وصف مهمان پادشاه و شرح ریشائی و شجاعت و رشادت مهمان است

ازین داستانها تصور میکنم که چاهمه باشعار نیمه عمائی و نیمه وضعی و شرح داستان پهلوانان و عشقاری آنان با دختران جوان میگفته اند و با جمله وین و رامین و خسرو و سیرین در جمله «چنگامه» یا «چاهمه» مضمون میشود و شاید عزل و اشعار وضعی غیر حماسی یعنی وضعی برمی را سوان چنگامه یا چاهمه گفت همچین قصاید اسلامی فارسی دارای تعزل و وصف همراهی شاه ارشکار و زور و ناز و مورد و دانش و سایر همراهی او را هم چاهمه یا چنگامه میخوان نام داد - پس ضرر ندارد که چنگامه را صرف و چاهمه را عزلی که دنباله اش وصف و مدح باشد لقب داد همانطور که اینکار را کرده اند - نمونه «چنگامه» اشعار کتاب «درخت آسورینک» است که برهان پهلوی در مناظره و «آخره بر» نعل و بر در عهد ساسانی با قنیه تر گفته شده است

ح س ترا نك - یا ترا نه :

هر چند همور در مآخذ پهلوی و اوستائی ناس کلمه بر خورده ایم - معالاف سرود و چنگامک که از هر دو نام برده شده است اما در مآخذ قدیم ادبیات اسلامی فارسی این نام شکل مختلف آن « ترا نه » بسیار دیده میشود .

ترا نه در ادبیات اسلامی در پیوسته ها و ردایا - ساسانی (سیرینک) نام دوده شده است - و آنرا از ماده « تر » یعنی تازه و جوان گرفته اند - ما تصور میکنیم که ترا نه هم نوعی دیگر از اشعار عهد ساسانی بود است - از عهد ساسانی ساز و اسم سرود (ددا یح عالی) و «چنگامه»

اشعار و صهی و عشقی صدر داشیم اما از اسم این هشت هجائی که شامل هجو یا استقاد یا عشق بوده و کلامه هم داشته و بسیار رواج داشته است و به تصنیفات عوام امروزه سمیه بوده است. بعضی بهر بروج گمان داریم که «ترانک» نام این نوع شعر بوده است و نامیدن و نامی و ذوقی در عهد اسلامی باین نام حدس ما را کاملاً تأیید میکند. نمونه قدیم ترین این نوع شعر که هنوز از آسایش هشت هجائی داریم سارح شده سه لحت شعر محویه «یرید من مخرج» شاعر عربی که فارسی در او اوسط قرن اول اسلامی (اوایل قرن هفتم میلادی) گفته و در کتب ادب و تاریخ عرب ضبط شده و ترانه ای که در نطخ در هجو استین مسلم گفته شده و طبری هر دو را ضبط کرده است میباشد و در اشعار کردی قوچان که آقای ایروان بدست آورده و نطخ رسیده چند قطعه ازین برادهای هشت هجائی قاپه دار است. نعتی کاملاً یادگار عهد ساسانی دیده میشود (من این نمونه ها را در مقاله شعر در ایران در سال پنجم مجله مهر بهر کرده ام تا آنها رجوع شوند) سوای این اسامی باره میباشند نامها و اسمهای دیگری بدست آوریم و این دسته بکشمیات باره بروء علمای ادب زیادتری است. مثلاً به بوزج برای اشعار درمی یا اشعار بصیحات «گفتی» یا اشعار «هجو» که اسمی مستعمل بوده است.

شعر عروضی در دوره اسلامی :

اسمائی در دست داریم که شعرهای هجوز اسلام و سازه و اشعار قبل از اسلام است و تا مدتی این نوع اشعار در دهجائهای خوانده گناه و دهجائهای هشت گناه بر زبان محلی که آنرا «ههلوی» میگفتند و جمع آن «ههلویات» بوده است در ایران رواج داشت و در تاریخ فهم و تاریخ حسن بن اسفندیار و در مقدمه مردمان نامه و غیره تا در نوع اشعار بگردد برده و عرویم

اما اینکه قصاید و عریات بر زبان «ذری» که گفته آمد و آنرا اعراب این قصاید خود را از کجا آوردند و آیا بر زبان آنها از آنرا به تعلیف کرداد مصراع بصورت عسوط و مسروجی است که از شهره این سده خارج است و ما به تصریح بدان اشاره کرده و از تحقیقات حق صرف نظر میسازیم. من بخلاف آنچه شهرت دارد معتقدم که واقعه ناگسائی که میگورید شعر عرب تکمیل شده اشعار هشت هجائی و باقیه از شعر عهد ساسانی است و بعضی معتقدند عرب باین نامی که بعدها در اوایل اسلام مورد است

و این فن را از اسپران و غلامان ایرانی و رومی آموخته با از بنایان ایرانی که مشغول ترمیم خرابیهای خانه کعبه (در زمان عبدالملک مروان) بوده اند فرا گرفته است. شعر موزون عروضی که خود نوعی از موسیقی است آهنگ با آن کمال و نغمه داشته باشد؛ مگر اینکه مدعی شویم در عهد ساسانی این نوع شعر (شعر عروضی و قافیه دار) در ایران موجود بوده و اعراب از آن روشمرهای خود را بوجود آورده اند، و نتیجه می آید که شعر هجائی ایران در مدت چهارصد یا پانصدسال تکمیل شده و در اواخر ساسانی بعد کمال شعر عروضی رسیده و اعراب آن قسمت مکمل را از ایرانیان قبل از اسلام یا بعد از آن آموخته اند. اما این نتیجه قطعی و بدون دلیل است.

پس باید گفتیم اشعار قبل از اسلام شعر عروضی نداشته اند و این اشعار بعد از اسلام ساخته شده و قبل از اسلام مسنون شده و در تأیید این دعوی صورت زدنی جدید عرب هم چیزهایی گفته اند.

هر چه هست ایرانی از قوم مذکور شعر عروضی خود را بدست آورده اند اولاً از طریق تکامل طبیعی قافیه دار و تمس در پیدا کردن و در بنای مشابه توأسته اند، و بیستی و قطعه و مسوی و عربی زبان موزون موجود است و بعد روم از راه نقل از عرب که توأسته اند قافیه های بزرگ و طولانی در مخرج را با اشعار موجود سازند و با آن قافیه های عرب را در قافیه های زیادتر بر روی آهنگ سازند و در این راه از طریق آهنگ سازان میسر میسریم و هر چه روزه شعر فارسی از لحاظ تاریخ و سبب پیدا میکند از تأیید شعر عرب هم در اشعار فارسی وسیع می شود و از قافیه های سایر اقوام سر آمده و مانند او زبان گوناگون شعر در زمان عربی زبان و اشعار عربی و سبب دارد و بعد از آن در زبان عربی و فارسی که در آن زبان و اشعار هجائی قسیم می آید (راجوع شود به سبب قیاسی دارای فصل عروضی) اولی هر چه پائین می آید از گوناگونی ایران عروضی کاسه و وجود مازجور عربی بر دلت می شود و نوع قدیم بیگانه می و همواره بدلیل برگردد بهی آبی اختلاف ناشی که بین ایران شعر و موزون و فارسی است که هر چه شود و این نکته بسیار مهمی است؛ دلیل دیگر است که شعر عروضی فارسی در اصل رانیه اشعار هجائی و جای برده و استعجاب داشته از عربی آنرا و درت کاملاً عروضی در آورده است.

انقسام شعر فارسی

حالا بطور خیلی مختصر پی بردیم که تطور شعر فارسی چگونه بوده است. در فرمهای دیرین تابعه ساسانی بیکدیگر افعال داشته است. اینها را باقسام شعر عروضی فارسی درجوع میگویم.

در ادبیات فارسی اشعار نسبت بودن می توانیم و نمایش مظهر آن در یونان و روم تقسیم میسرود. بلکه در شعر فارسی یکموج آزادی و وسعت بسیار در عین یکموج حدود رسم خاص موجود است.

مثلاً بجای «گمندی» در ایران «هچا» یا اشعار رسیده عشقی و موزون بر آن است که مخصوصاً در عهد قدیم بسیار متداول بوده است، دیده می شود و بجسای «درام» اشعار وصفی، تشبیه ای از قبیل اشعار زرمی و مثنویات عاشقانه پیدا شده و در عروس «تسلی» در صفا که مرثیه یا طمس مثنویات داستانی و مثنویات درانه شده و همچنین در مقامی اشعار عثمانی «لیرونیک» عربیات یا مثنویات عشقی و در مقامی شعر و سیم در باره و حرایه و شرح شکار و حدیث در صحن آفریننده می آید.

اما چنانکه گفتیم تمام این مواضع در حدود همین محدود میباشند یعنی مجموع اشعار فارسی از حدود شش گانه ذیل بیرون نیست.

۱ - بیهوده

۲ - شوریه و زنی

۳ - غزل

۴ - قصیده

۵ - قطعه

۶ - مثنوی

پس، یعنی دولتت شعر که در همه اشعار بگردد خواه در نثر و خواه در شعر که در وسط سکوت پیدا کند و این اشعار را در این حاکمی در هر دو که از همه اشعار طرح مینماید و از نوع «تسلی» است که همیشه در جایگاه گشت «بیت» معمول نیست.

شوریه: چه از جهت شعر است که در نثر و در شعر همیشه و همه چیز تحت پایه تالی آنها قافیه دارد و در شعر خاص است و همچنین اشعار مثنوی که در شعر خاص دیگر است و در صورتی که از شعر جدا شده و در شعر یا

در اخلاق یا در هجو یا در مدح است و در قسمت مضامین اخیر مبدأ الهجایی شده
و کمتر ارسه قسم اول است .

عزلی . که از جهت نابه یا بارده بیت تعدادی میکنند مخصوص بهشی و
شکایت از اوصاف و گاهی فلسفه و تصوف است .

قصیده . مخصوص مدح یا هجو یا مرثیه یا شکایت شاعر یا مباحره است
و مبدأ قصاید مذهبی و سیاسی بر آن علاوه شد . قصیده مانند عربی است که
از بارده بیت تا هزار بیت یک وزن و قافیه گفته شده باشد . و مسقط و
ترجیع بند و مستزادها جزء قصاید محسوب میشوند . و اعراب مشویان را هم
قصیده می نامیده اند . و قصیده یک پاره از قصیده است که دارای مطلع
باشد . و مطلع شعر اول قصیده و عربی را گویند که هر دو مصراع قافیه دارند
و قصیده آن را فاقد است .

مثنوی تک بیتهایی است یک وزن که در هر یک قافیه عوض میشود
و خاص داستانها از مردم و عشق یا حکایات فلسفی و عرفانی (تصوف) است

-۴-

سبکهای شعری و اندواز تاریخی :

سبک شعر بعضی مجموع کلمات و اجزای و طرز ترکیب آنها از اجزای
قواعد زبان و مواد معنایی هر کلمه در آهنگ و طرز تعجیل و ادای آن تعجیلات
از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته بتأثیر محیط و طرز معیشت و علوم
زندگی مادی و معنوی هر دوره باشد . آنچه از این کلیات حاصل میشود
آب و رنگی خاص شعر است که آنرا « سبک » میگویند . و گاه « قیوه » استعمال میکنند
معانی « ک » و « طرز » و گاه « طرز بقه » و گاه « قیوه » استعمال میکنند
شعر فارسی بطور کلی از زیر سطره و سطره چهار سبک بیرون بیست
اگرچه بازر سبکی مغزوفه و طرز های مختلفی تبدیل میشود تا میرسد
بجاییکه هر شاعری اسبیل و طرز خاصی را بحدود اختصاص میدهد که قابل
حصر نیست . اما این در هندازس امروز ایران مائتها چهار سبک را ازبیل و
مبدأ سبکها قرار داده اند و آن قرار زیر است

۱ - سبک مخفایانی یا تر کستانی ،

۲ - سبک شعر اوستایی ،

۳ - سبک شعر اوستایی ،

۳ - بازگشت ادبی یاسک های جدید که عنقهی بسک جدید
دوره مشروطه شده است .

توصیح آنکه این بسکها مربوط برمان بسک به امکان و مکان را
در آن تأثیری بوده و نیست .

و همچنین بسکهای بین بین بزهست که استادانی داشته است .
مداء بسک حراسانی از بیبه قرن چهارم هجری آغاز شده و به بیبه قرن
ششم میرسد

مداء بسک عراقی از آغاز قرن هفتم ابتدا شده به اواخر قرن دهم
هجری مرسد و بسک هندی از قرن دهم تا امروز و بازگشت شیوه های عراقی
و حراسانی از قرن دوازدهم در ایران تا امروز برقرار است و درین دوره
شعرا بیبه بسکها شعر گفته و غالباً از متعهدمان تقلید های بسیار استادانه
کرده و بسک حراسانی و عراقی را تجدید نموده اند و بسک هندیهم شعر
گفته اند و اخیراً ممکن تازه تری بوجود آمده است که افکار و عقاید بسیار
تازه را بسک کلاسیک در آوردند

در عین حال شعرای جوانی پیر شدند که در وزن و کلمات و اسلوب هم
تجدیدی قابل شده و مشغول استعدان میباشد

شعرای معروف هر دوره :

۱ - شعرای معروف سده های اخیر ایرانی : رودکی ، شهیدس حسین
بلخی ، اوشکور بلخی - خسروی سرخسی - خسروی ابوصاهر - ابرعنه ایزد
بلخی و ابوالعفی - ابو کری - کسایی - دقیقی - دردوسی طوسی - عنصری
بلخی - فرخی سیستانی - نصاری رازی - مسجیدی - موحظری - لامعی
گرگانی - خراسانی - سعدی - مسعود سعدسامان - لاهوری - سنائی
هروی - امیر معری پیشاورزی - ابوالبرج رومی لاهوری - سروزی سمرقندی
ظفران ارموی و غیره

شعرای موجود بسک این بین

سید حسن عروزی - ابوری ابوردی - رشید و طرابط - عبادی سپریاری
هاقانی شیروانی - طامی گجواتی - طهیر فارسانی - حمدانی اصفهانی

۴ - بسک عراقی

کماندانی بین اسمعیلی اصفهانی - معیر - من بنعمانی - رشیدانی

بمکتبی - امامی هروی - همام تبریزی - سعدی شیرازی - میرزاالدین بی
 لر شیرازی - اوحیدی عراقی - حافظ شیرازی - سلمان ساوجی - مکتبی
 ازی - عبدالرحمن جامی - هلالی صفهائی استرآبادی
 شعرای بن بین اینها بسیارند از جمله
 باپافغانی شیرازی - معشوم کاشانی

۴ - سبک هندی

صائب تبریزی - زلالی خواساری - علی نقی کمره - عربی شیرازی
 کلیم کاشانی - فیضی دکی - وحید قزوینی - نیدل - عی کشمیری .

۴ - سبک بازگشت ادبی و شیوه های آزاد ،

آذربیکنلی - مشتاق - هاتم - ضیاء اصفهانی - عاشق اصفهانی -
 رفیق - طیب - صباغی (که سبک عراقی شعر گفته اند) صباغی کاشانی -
 قانای شیرازی - سپهر کاشانی - مدبهر اصفهانی - سروش اصفهانی - محمود
 بخان ملک الشعراء کاشانی - شیبانی کاشانی - شهاب اصفهانی - سرخوش
 هراتی - شهاب ترشیزی - صوزی مشهدی - ادیب الاممالک عراقی - ادیب
 پیشابوری - شوریده شیرازی و حادان وصال در شیراز - مدظانی کرمانشاهی
 حسروی کرمانشاهی ،

شعرا بیکه بشیوه حافظ شیر گفته اند

میرزا عبدالوهاب شاما - مروعی بدظانی - جناح میرزا حبیب الله
 شاطر عباس تهرانی - عارف قزوینی - ایرج تبریزی - سیداعرف
 گیلانی .

شعرای معجزه که سبک فدیم را هم حفظ کرده اند :

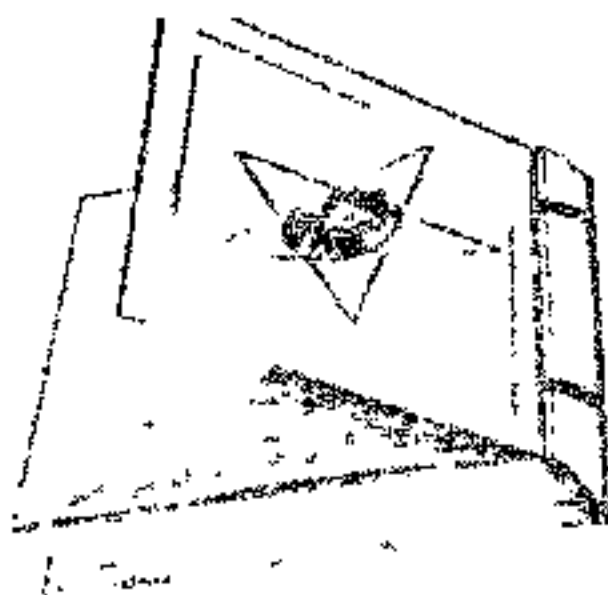
دهخدا بی قزوینی - بهار خراسانی - پرویز اهر - همامی اصفهانی - دکتر
 مائل حائری - دکتر وعدی - معیری و غیره
 شعرای معجزه که بشیوه هندی را شنیدند
 دکتر شهریار - امیرق پرویز کوهی - گلچین - صابر تهرانی -
 امیرانگتاب ملک الکلامی و غیره

مرگت بهار

حکایتی که کتاب «شعر دوازدهم» استاد «بهار» در این چاپ بود
یکی از دوستان ارجمند ما «احمد شهباز» شمری را که در روزهای
«بهار» گشته بودند برانگیختند و پرسیدند که در پایان این کتاب بیجا
و سائیم استاد بهار در دل مرد فرد خراسانی ما دژود و وظیفه
هر خراسانی است که در نشر آثار این مرد مرگت بهار» اندازد و خوانانی
حور کوس و سعادت کند «بهار» استاد مسلمی است که نه تنها
رای خراسانیان ماند سرخزای برینندی است بلکه ماهه ماهات
هر ایرانی است نام «بهار» جاوید خواهد ماند بر شانه دهها سال
نگردد و کسی نظیر «بهار» را پیدا نکنیم

دریغ و درد که گردید طی زمان بهار
خزان گریخت قاراج بوسه‌های بهار
چگونه به باورم است ای سخن که کس نشنید
پدید گردن در عهد گل خزان بهار
سموم دهر و تغاوت بوسه‌های ادب
خزان مرگت در تجاوز به آستان بهار

به فصل گل که جهان رونق جهان گیرد
 سوی باغ جهان پر گشود جهان بهار
 لب از نونم در فصل گل ذریعاً بست
 خسوش گشت دگر مرغ نغمه خوان بهار
 فسرده مهر درخشان آسمان ادب
 صفا یافت بیکباره ز آسمان بهار
 اگر چه حاصل عمرش بنیر زنج بود
 اگر چه سخت ز جور و ستم روان بهار
 ولی بحامه سحر آفرین بدید آورد
 هزار باغ پر از لاله صد جهان بهار
 کسی ندیدم عواص بحر فصل که نیست
 ندانمش گهر از بحر بیکران بهار
 گیاه خرد کجا وصف باغ حلد کجا
 مرا چه حد که کنم وصف درویشان بهار
 همین بس است که کس نیست در جهان ادب
 عمر سعدی و فردوسی همعنان بهار
 سزد که خون رود از دیده در عین شها
 که خون چکند همه عمر از زبان بهار
 نمرده است و نمرود بهار با باقی است
 صفا و اطاعت در آثار جاودان بهار



بهاء ۴۰۰ رسال

